کتاب «سیدلری» بهانه گفت‌وگو با نویسنده‌ای که از دل یک روستای محروم قد کشید

شهید هاشمی می‌گفت یک سید بسیجی هستم، همین!

صغری خیل فرهنگ

صدیقه شاهسون یکی از ۵۰ دختر قالی‌باف روستای مارکده از توابع چهارمحال وبختیاری است که خانم‌های آن به خاطر نبود مدرسه توان ادامه تحصیل نداشتند، اما علاقه‌شان به نویسندگی باعث می‌شود از طریق نامه به مجله «پیام زن» دریچه‌های جدیدی به روی‌شان باز شود. نامه‌هایشان به پیام زن می‌رسد و مسئولان و دست‌اندرکاران مجله، نامه‌ای برای صدیقه شاهسون می‌نویسند و به او قول می‌دهند که کمک‌شان کنند. کمی بعد خبرنگار صفحه ادب و هنر پیام زن به روستای مارکده می‌رود و گزارشی از وضعیت روستا در نشریه‌شان منتشر می‌کند، همین باعث می‌شود که روستا مورد توجه قرار بگیرد و کتاب‌های زیادی روانه روستا شود. صدیقه و دوستانش کتابخانه روستا را راه‌اندازی می‌کنند و بعد از آن کلاس‌های درس و مدرسه و آموزش‌های نویسندگی آغاز می‌شود و حالا صدیقه شاهسون بعد از گذر از سختی‌های بسیاری می‌تواند به خوبی بنویسد وگریزی هم به میدان‌های جبهه و جنگ بزند. کتاب «سید لری» (به معنای سیدشان) روایت زندگی شهید سیدمحمد هاشمی ما را بر آن داشت که مصاحبه‌ای مفصل با صدیقه شاهسون که متولد ۱۳۶۲ است، داشته باشیم. آنچه در پی می‌آید ماحصل این همکلامی است.

چه شد که با وجود نبود مدرسه وعدم امکان ادامه تحصیل دست به قلم شدید و به نوشتن روی آوردید؟!

من از همان دوران دبستان به سمت ادبیات کشیده شدم. به دلیل نبود امکانات، بعد از کلاس پنجم ابتدایی راهی برای ادامه تحصیل دختران و پسران مارکده‌ای نبود. اما عشق نوشتن در درون من آرام و قرار نداشت. روزی یک جمله در صفحه آخر مجله «پیام زن» توجه‌ام را جلب کرد؛ مجله توسط مبلغ دینی روستا که از قم آمده بود مسیر زندگی من را عوض کرد. جمله جادویی این بود: «از آثار ارسالی شما استقبال می‌شود.» این روزنه‌ای بود که به دنیای تاریک و دور از امکانات من و دیگر دختران قالی‌باف روستا تابیده بود. آدرس مجله را یاداشت کردم و اولین داستانم را که چون مجسمه‌سازی ناشی برایش شکل ساخته بودم، فرستادم. طولی نکشید که پستچی روستا نامه‌ای برایم آورد. دست‌اندرکاران مجله پیام زن و به ویژه مسئول بخش ادب و هنر مجله خانم مریم بصیری از نوشته من استقبال کرده و دست یاری به سوی ما دراز کرده بودند. آنها وقتی از نبود مدرسه برای ادامه تحصیل دختران قالی‌باف روستا با خبر شدند؛ ناراحت شدند. خانم بصیری گفت حاضر است هرگونه کمکی برای موفقیت ما داشته باشد. من این بار با شوق بیشتری برای مجله داستان فرستادم. وقتی دوستان و دختران قالی‌باف مارکده متوجه این قضیه شدند آنها هم دست به کار شدند و هر چه در دل تنگشان بود نوشتند. طولی نکشید که ۵۰ دختر قالی‌باف از روستای ما برای مجله پیام زن نامه نوشتند! این موضوع برای مسئولان مجله که در قم بودند عجیب بود تا جایی که خانم بصیری و همکارانش در بخش ادب و هنر را برای ثبت گزارش راهی روستا کردند. خانم بصیری کلاس داستان نویسی کوتاهی در خانه ما برگزار کردند و به همراه همکارانش از همه جای روستا دیدن کردند و گزارش مفصلی در مجله با نام دختران قالی‌باف مارکده به چاپ رساندند. آنها از نبود کتاب خانه و مدرسه راهنمایی و دبیرستان در روستا گفتند. گزارش به شدت مورد توجه قرار گرفت و در سال ۷۸ کارتن کارتن کتاب بود که به سمت روستای ما سرازیر شد. من کتاب‌ها را در طاقچه خانه گذاشتم و اولین کتاب‌خانه را در روستا راه‌اندازی کردم. در آن سال‌ها گزارش دختران مارکده بسیار مورد توجه قرار گرفت. ما از بوشهر و شیراز و جاهای دیگر نامه دریافت می‌کردیم. یکی از نامه‌ها برایم خیلی جالب بود. دختری که دانشجوی رشته پزشکی شیراز بود؛ برای ما نوشته بود؛ از خواندن گزارش شما اشکم درآمد! تصمیم گرفتم قدر امکاناتی را که دارم بدانم و برای پیشرفت درس‌هایم تلاش کنم.

این تشویق‌ها برای من که واقعاً به نوشتن علاقه داشتم دلگرم کننده بود. در آن سال‌ها به کمک استاد مریم بصیری، طی دو سال به صورت مکاتبه‌ای دوره داستان نویسی را از حوزه هنری تهران دنبال کردم و مسیرم را تاکنون جسته گریخته ادامه دادم. البته اکنون از آن ۵۰ دختر قالی‌باف فقط من هستم که به این کار می‌پردازم.

چه آثاری از شما تا به امروز به چاپ رسیده است؟ کمی از آثارتان برایمان بگویید.

بیش از ۵۰ داستان و گزارش و متن ادبی در نشریات مختلف مثل مجله پیام زن و یاران امین در قم و مجله زن روز و نشریه صبح صادق در تهران به چاپ رساندم. از ابتدای مسیر، قلم زدن در حوزه دفاع مقدس و انقلابی و اجتماعی را پیش گرفتم.

> خاطرات کتاب تقریباً از زمان کودکی تا شهادت شهید را در بر دارد و در همه دوران زندگی ایشان درس‌هایی برای آموختن داریم. در این کتاب سبک زندگی شهدا و به ویژه شهید سیدمحمد هاشمی و فرزند شهیدشان سیدعلی هاشمی به نمایش گذاشته شده است

شش دوره برگزیده همایش سوختگان وصل در دانشگاه تهران در بخش داستان شدم. یک داستان بلند انقلابی و دو مجموعه داستان بومی و دفاع مقدس آماده به چاپ دارم. در مجموعه داستان‌هایی که در کارگاه استاد مریم بصیری به چاپ رسید؛ مثل یک مشت نخودچی، پیاده‌ها عاشق ترند، تو بخند عکسش با من و... که تماماً محوریت دفاع مقدس و انقلابی دارند، اثر ثبت کردم.

کتاب «سید لری» کار پیشنهادی بود یا انتخابی؟

قصه این کتاب سر درازی دارد. در همین ابتدا بگوییم که هر چه هست لطف خداوند و شهداست. دو سال پیش مطلع شدم که کنگره شهدای قم قصد دارد زندگی چهل شهیدی را که یا ساکن قم هستند و یا در قم مزار دارند؛ توسط نویسندگان قمی به رشته تحریر دربیاورد. از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدم از خانم بصیری تقاضا کردم که من هم با بچه‌های کارگاه همراه شوم ولی ایشان دوری راه را برایم یادآور شد. حق با ایشان بود باید بعد از انتخاب شهید دنبال جمع‌آوری اطلاعات و گرفتن مصاحبه می‌بودم که از این فاصله دور به راحتی امکانپذیر نبود. این برای من مشکل بزرگی بود. نوشتن برای شهدا آن هم شهدایی که در کنار بی‌بی جان فاطمه معصومه(س) آرام گرفته بودند؛ فیض بزرگی بود که داشت از دستم می‌رفت. بعد از آن نشانه‌هایی که یک‌به‌یک از راه رسیدند، یک خواب این راه را برایم هموار کرد. شبی در خواب دیدم میان خیمه‌ای نشسته‌ام. صدای روضه به گوش می‌رسد و فضایی روح‌انگیز حاکم است. افرادی با صورت‌هایی محو در خیمه هستند و به روضه گوش می‌کنند. سرم را بلند کردم. همه خواب‌ها سیاه و سفید هستند ولی آن خواب رنگ داشت. پارچه سبز روی تیرک وسط خیمه عجیب دلبری می‌کرد. فردای همان روز خواب تعبیر شد! یکی از بچه‌های کارگاه که یک سیده خانم هاشمی بود با من تماس گرفت و گفت: شما سوژه‌های خودت را انتخاب کن گرفتن مصاحبه‌ها را من برایت در قم انجام می‌دهم! دنیا را به من داده بودند. با استاد مشورت کردم ایشان باز هم سخت بودن مسیر را یادآور شد. از بین شهدایی که کنگره عنوان کرده بود هر نویسنده حق انتخاب سه شهید را داشت. من صداهایی که مختصری از بیوگرافی شهدا را توضیح داده بود، گوش کردم و سه شهید را انتخاب کردم. ستاره راهنمای بعدی وقتی روشن شد که جواب انتخاب‌ها توسط انتشارات مشخص شد و (شهید سیدمحمد هاشمی) سهم من شد.

در قسمت مقدمه کتاب مختصری به عنایات شهدا در طول نگارش کتاب اشاره کرده‌ام. نهایتاً سوژه را انتشارات کتاب جمکران معرفی کرد و الحمدلله عنایت شد و شهدا بنده حقیر را هم از پشت فرسنگ‌ها فاصله مورد توجه قرار دادند.

چقدر در شناساندن شهید برای دیگران موفق بودید؟

زندگی این شهید بزرگوار چون دیگر شهدا سراسر درس است. خاطراتی که چون پازل جمع‌آوری شد و نقشی زیبا از شخصیت یک انسان با ایمان را به نمایش گذاشت. روحی بزرگ که در ظرف وجودی ایشان قرار گرفته بود. مهربانی، صبر، گذشت، سخاوت، ایمان و... صفاتی بود که برای هر انسانی لازم است. سعی کردم زیر و بم زندگی ایشان را بیرون بکشم و با قلمی ساده به نمایش بگذارم. ان‌شاءالله که مورد قبول خدا و اهل‌بیت(ع) قرار بگیرد.

> در آن سال‌ها گزارش دختران مارکده بسیار مورد توجه قرار گرفت. ما از بوشهر و شیراز و جاهای دیگر نامه دریافت می‌کردیم. یکی از نامه‌ها برایم خیلی جالب بود. دختری که دانشجوی رشته پزشکی شیراز بود؛ برای ما نوشته بود؛ از خواندن گزارش شما اشکم درآمد! تصمیم گرفتم قدر امکاناتی را که دارم بدانم و برای پیشرفت درس‌هایم تلاش کنم.»

در همه دوران زندگی ایشان درس‌هایی برای آموختن داریم. در این کتاب سبک زندگی شهدا و به ویژه شهید سیدمحمد هاشمی و فرزند شهیدشان سیدعلی هاشمی، به نمایش گذاشته شده است و ما با خواندن خاطرات فرزندان و دوستان و همرزمان این شهدای بزرگوار پی به شخصیت بزرگ‌شان می‌بریم. اگر چه در این خاطرات وجود دو شخصیت ناب یک پدر و پسر شهید را به ما نشان می‌دهد که درس‌های بسیاری را می‌توان در آن برداشت کرد که محتوای کتاب را بر پایه

نمایی از روستای مارکده

از مشکلات و موانع این راه برای ما بگویید؛ چقدر سخت بود؟

این شهید بزرگوار انسان متواضع و بی‌ریایی بود. ایشان تا همان روزهای نگارش پایانی کتاب دوست نداشتند که از خودشان بیشتر از این بدانیم و این وظیفه من را سنگین‌تر می‌کرد. وظیفه‌ای که باید جوری مطالب را پیش می‌بردم که برای مخاطب باور پذیر باشد و این نیاز به فهمیدن خاطرات واقعی از ایشان داشت. البته نمی‌توانم بگویم این انتظار و تحقیق سخت بود. بلکه این سختی‌ها بسیار برای من شیرین بود.

چه بازه زمانی از دوران زندگی شهید در این اثر روایت شد؟

خاطرات تقریباً از زمان کودکی تا شهادت شهید را در بر دارد و همه‌زیستی و طلم‌ستیزی و ایمان مداری پیش می‌رود.

منابع اسنادی و تألیف این اثر از طریق خانواده شهید در اختیار شما قرار گرفت یا از جاهای دیگر به دست آمد؟

در ابتدا اطلاعات چندانی از شهید در دسترس نبود، دلیلش هم این بود که هیچ گاه خانواده شهید برای هیچ‌گونه مطالبه‌گری به بنیاد شهید قم و بیجار مراجعه نکرده بودند و ما عملاً هیچ آدرسی از خانواده ایشان در اختیار نداشتیم. من با همان چهار خط اطلاعات ۴۰ هزار کلمه را با ماجراهای مختلف پشت هم قطار کردم که نتیجه‌اش رمانی با نام «سید لری» شد. در انتها و روزی که قرار بود ایرادات نهایی کار را در انتشارات بررسی کنیم با یک اتفاق معجزه‌وار و تماس مسئول واحد ادبیات پایداری انتشارات با بنیاد شهید بیجار خانواده شهید را پیدا کردیم و کار شکل تازه‌ای پیدا کرد، چون ماجرای رمان با زندگی و اطلاعات واقعی شهید تفاوت‌های زیادی داشت. چند روزی حال خوشی نداشتم ولی از طرفی نمی‌توانستم در حضور شهدایی که بسیار به آنها مدیون هستیم کم بیاورم و از ادامه راه بمانم. همان روزهای ناامیدی من بود که از بزرگواری خواستم سر مزار شهید عزیز حاج قاسم سلیمانی برود و از ایشان برای من کمک بخواهد. با توکل به خدا بعد از چند روز نیرویی تازه در من دمیده شد و کار را در فاز دیگری که خاطره نگاری بود شروع کردم.

جالب اینجا بود که پسر بزرگ شهید محمد هاشمی در تمام این سال‌ها در قم پاسدار و طلبه بود و ما ایشان را تازه پیدا کردیم و بعد به شماره فرزندان دیگر شهید و بستگان و همرزمانشان رسیدیم. سیده خدیجه هاشمی تنها دختر شهید بعد از آشنایی با ما همکاری بسیار خوبی داشت. او با آغوشی باز از شاهرود و در تماس‌های تلفنی مکرر خاطرات پدرش را در اختیارم گذاشت. تقریباً حدود یکسال نگارش کتاب طول کشید. توسط تحقیق و بررسی گفته‌های مصاحبه شونده‌ها و همسان‌سازی آنها به صحت ماجرا نزدیک‌تر شدم. اواخر کار کتاب را در اختیار پسر بزرگ ایشان و کارشناسان انتشارات جمکران قرار دادیم تا کار با واقعیت تطابق بیشتری داشته باشد و جای ابهامی برای مخاطب باقی نماند.

چرا این نام را برای کتاب انتخاب کردید؟

همانطور که گفتم شهید سیدمحمد هاشمی از شناخته شدن و مورد توجه قرار گرفتن بسیار فراری بود. مخاطب با خواندن خاطرات این کتاب به راحتی متوجه این موضوع خواهد شد. در تحقیقات متوجه شدیم که ایشان در جبهه هم بسیار دور از توجه بودند و حتی دوست نداشتند اسم و اطلاعات خودشان را در اختیار فرماندهان قرار بدهند. از فرمانده ایشان و دیگر همرزمانشان شنیدم که هر گاه از ایشان سؤال می‌شد اسم شما چیست با خوشرویی دست به سینه می‌چسباند و به زبان ترکی می‌گفت: «سید لَریم... بسیجی لَریم.» من از سیدها هستم از بسیجی‌ها هستم. این اسم توجه مرا بسیار به خودش جلب نمود و برایم جالب بود. این کتاب برای هر مخاطبی در هر سنی که باشد قابل فهم است چون سعی شده است به قلمی روان و ساده نگارش شود. از طرفی خاطرات برای همه طیف سنی قابل درک است چون کم و بیش با این نوع اتفاقات روبه‌رو شده‌ایم.

به نظر شما مسئولان چطور می‌توانند از کسانی که در حوزه ایثار و شهادت فعالیت دارند، حمایت کنند؟

مسئولان باید با برگزاری چنین کنگره‌هایی فرصت استخراج و ضبط این اسناد را فراهم کنند و با حمایت مادی و معنوی خود راه را برای نویسندگان چنین آثاری هموار کنند. همان طور که حضرت آقا فرمودند زنده نگه داشتن یاد و نام شهدا کمتر از شهادت نیست. به نظر من عمل به این فرمایش حضرت آقا در دوران کنونی ما بسیار لازم و ضروری است تا جوانان امروزی با این بزرگ مردان تاریخ ساز بیشتر آشنا شوند و الا باز هم به قول حضرت آقا دشمن طور دیگری نمایش خواهد داد.

به طور مختصر کلیتی از کتاب را برای مخاطب بیان کنید؟

شهیدمحمد هاشمی، زاده روستای گرگین در بیجار بودند. ایشان از همان کودکی در مسیر تربیت درست قرار گرفتند. در سختی و مشکلات زندگی آبدیده شدند و در تمام مراحل سعی کردند ایمان خود را حفظ کنند. در زمان انقلاب به همراه پسران و هم ولایتی‌هایشان در قم و شهرهای دیگر بر علیه رژیم تظاهرات می‌کردند. صبر بالایی داشتند. یکی از پسرهایشان را راهی جبهه‌های غرب برای مقابله با کومله و دمکرات‌ها کردند و بعد از شهادت ایشان به دلیل شرایط همسرشان به قم کوچ کردند. با اینکه همسرشان حال و روز مناسبی نداشتند؛ تفنگ فرزندشان را زمین نگذاشتند و خیلی زود راهی جبهه‌ها شدند. در کردستان و جبهه‌های جنوب به مبارزه با دشمن پرداختند. تک تیرانداز ماهری بودند و در نهایت در جزیره مجنون در پاتک شدید دشمن به همراه تعداد زیادی از رزمندگان اسلام شهید شدند. جزیره عملاً دست دشمن افتاد و برای بازگشت پیکر ایشان و دیگر شهدا راهی وجود نداشت. در نهایت بعد از سیزده سال و پنج ماه انتظار جنازه ایشان تفحص شد و در آرامگاه علی‌بن‌جعفر در قم آرام گرفت. در این کتاب تمام خاطرات این دوران جمع‌آوری و ثبت شده است.

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۶۶۷۴

جدول

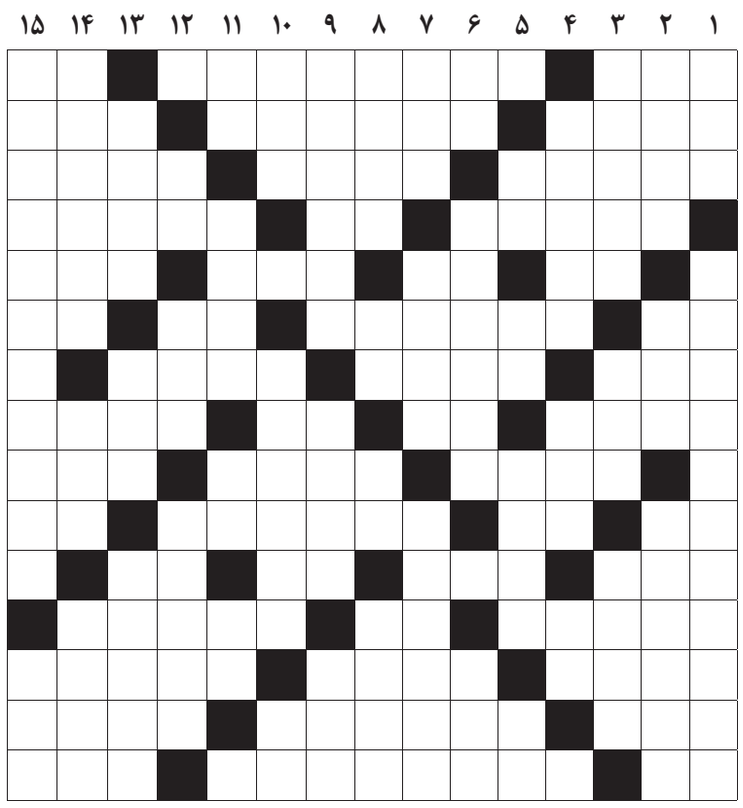

از راست به چپ

■ ۱ صیغه ازدواج - از باشگاه‌های بوندس لیگای آلمان - شهر خرما ■ ۲ - مایعی که از کبد ترشح می‌شود - در بزرگ - باد ■ ۳ - شهری زیبا در گیلان - تفریح و هواخوری - باد خنک ■ ۴ - آشکار و نمایان - گشوده - فیلم رویدادهای واقعی ■ ۵ - صورت - راهی که به آخر نمی‌رسد! - قمر - وارونه عام ■ ۶ - تصدیق انگلیسی - شعبده‌بازی - مایه حیات - تکرار حرفی ■ ۷ - در رگ‌ها جاری است - نوعی پارچهٔ نخی ساده - شراره آتش ■ ۸ - آبله سوختگی - عنصر شیمیایی - موضوع و مبحث - هدف تیر ■ ۹ - از ماهی‌های دریای خزر - غذای زندانیان و اسیران - انجیر عرب ■ ۱۰ - خاموش فرنگی - سایه - واخواست - نت میانی ■ ۱۱ - مهره شطرنج - نمایشنامه - ویتامین جدولی - برجستگی لاستیک ■ ۱۲ - تنبل - ناچیز - نیست و معدوم شده ■ ۱۳ - کرم شبتاب - جوهر پرینتر - از شهدای انقلاب اسلامی ■ ۱۴ - روز - فاقد اصالت خانوادگی - اهل هرات ■ ۱۵ - رطوبت خسیس - گریه برای فریب بقیه - سرسرا

از بالا به پایین

■ ۱ - دستواره - کشوری بسیار کوچک در اروپا ■ ۲ - محفظه کتاب در کتابخانه - جدا - نوعی هواپیمای جنگی ■ ۳ - نوعی کمد با چند کشو - منقار پرنده - امامزاده‌ای نزدیک رشت ■ ۴ - نویسنده امریکایی برنده نوبل ۱۹۴۸ و صاحب اثر سرزمین هرز - سخن و گفتار - سرکه ■ ۵ - کلاه الف - جای پا - مدافع چپ بارسا - سایه ■ ۶ - رفوزه - استان سردسیر - درخت انگور ■ ۷ - از آلات موسیقی - ترشی آزمایشگاه - تنزیل پول ■ ۸ - پول واحد اروپایی - عید ویتنامی‌ها - خدای خورشید مصریان - ستاره‌شناس ■ ۹ - نوعی شیرینی - ساز ارامنه - ریسمان ■ ۱۰ - جنبش هوا - محله‌ای در شمال تهران - آش ■ ۱۱ - راه میان‌بر - افسار - بخار دهان - مادر تازی ■ ۱۲ - پوزه - دوام - گاه مقهور رابطه می‌شود ■ ۱۳ - پهلوان شاهنامه - قصد و آهنگ - عرضه و توانایی ■ ۱۴ - نمایش دوسالانه - طایفه کوچ‌نشین - سرگشته ■ ۱۵ - بنیانگذار کشور اسلامی پاکستان - سال آذری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۸	۹		
			۲			۷		۸
	۴	۶						
					۷	۸		۳
۱	۸							۵
	۵			۲	۴			
۷		۹						
۴		۸		۱			۵	
		۵					۶	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۶۷۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ش	ک	و	ر	■	چ	ه	ا	ن	پ	ه	ل	و	ا	ن
۲	ه	ش	ت	■	ت	د	ب	ر	■	و	چ	ی	ن	■	ا
۳	ی	ک	■	پ	ر	و	ا	■	ر	س	ی	د	■	پ	ی
۴	د	■	ک	ا	ب	ل	■	خ	ی	ا	ر	■	خ	و	ر
۵	خ	ی	ا	ن	ت	■	ک	ر	ب	ن	■	س	ر	ن	ا
۶	ر	و	م	ل	■	ت	ی	پ	ا	■	ف	ی	و	ز	■
۷	ا	ک	و	■	ب	ر	■	ا	ن	ا	ن	■	س	■	ک
۸	ز	ا	■	ک	ر	ی	م	■	د	ن	د	ه	■	ی	ر
۹	ی	■	ا	م	گ	ا	س	ه	■	ا	ق	■	د	ا	پ
۱۰	■	پ	ر	ی	ن	■	ت	د	م	ر	■	ق	ا	ب	ل
۱۱	م	ت	ی	ل	■	د	ن	ب	ه	■	ک	ا	ن	و	ا
۱۲	ن	و	ا	■	ر	و	ط	ه	■	س	و	ر	ه	■	ی
۱۳	ص	ل	■	پ	ر	ا	ق	■	ت	و	ر	ی	■	م	پ
۱۴	و	■	ر	ا	ش	ی	■	ب	و	ر	س	■	د	ی	ن
۱۵	ر	ا	د	ی	و	ت	ر	ا	پ	ی	■	ز	ر	ن	چ

۸	۶	۱	۶	۷	۶	۹	۶	۶
۶	۹	۶	۶	۱	۸	۷	۶	۶
۶	۷	۶	۶	۶	۹	۶	۱	۸
۱	۸	۶	۶	۶	۶	۹	۶	۶
۹	۶	۶	۶	۶	۶	۸	۷	۱
۶	۶	۶	۶	۶	۸	۶	۶	۶
۶	۶	۶	۱	۸	۶	۶	۶	۷
۷	۶	۶	۸	۹	۶	۱	۶	۶
۶	۱	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۸